

بناست الخلق جعله الله سبحانه خلقه في خلقه ليأخذ جهمه الربوبية  
 ثابت دارد سخن را گردانید اورا الله سبحانه خلقه در خلقت خود تا بگردیدت ربوبیت  
 و نشأته الربوبية عن الله سبحانه ما يطلبه الرعايا و يبلغه جهمه  
 دن رود هایت خود از الله سبحانه <sup>آنکه طلب میکند آزار عباد را بر سر آزار بگفت</sup>  
 العبودية و نشأه الجمانية اليهم فيها بين الجهمين ثم امر خلافتهم  
 عمودت و نشأت حسبان خود یکی این پس آن دو جهت تمام می نمود امر خلافت او  
 كما قال سبحانه و كر جعلناه رجلا وللسنا عليهم  
 جنبه خود سبانه و اگر بگردانیدم آزار منتهی بگردانیدم فرستد را از  
 ما يلسون ليجاشكم فيبلغكم امري و كذلك جعل سبحانه انسانا لا يكلمين  
 و هر آینه می پیش نهد منتهی بگردانیدم را از آنکه منتهی از آزار منتهی بگردانیدم آزار  
 خلفاء في العالم كله و الغير الكاملين فيما يتعلق بهم فان لكل فرد  
 مفاد در عالم تمام و نیز کامل در آنچه که سخن دارد با این پس بر سر سبیکه بری  
 من الافراد الانسانية نصيبا من هذا الخلافة فزيد به ما يتعلق به  
 از افراد این نصیب است ازین خلافت که تدبیر میکند آنچه که متعلق  
 کند به السلطان بملكه و صاحب المنزل بمنزله و ادناه بتدبير  
 مثل تدبیر بادشاه بملك خود و صاحب خانه بجان خود و ادنا بر آن تدبیر  
 الشخص ليدنه و الخلافة العظمى انما هي للانسان الكامل هر فردی  
 شخص است در این اول و خلافت عظمی چیزی است که آن مرتبه کامل است  
 از افراد این را نصیبی ازین خلافت است که درین نصیب بتدبیر آنچه بدو  
 متعلق

ست قيام بي نايه چون تدبير سلطان در كلش تدبير صاحب منزل در منزلش و ادناه  
 آن تدبیر شخص است در بدین خویش این نصیبها اولاد او را بطریق درانت از  
 و الا که حاصل است و خلافت عظمی این کامل است حضرت مولوی زمايد تدبير  
 از پشت بادشاهی سجود جبر سالی ملک بدو بگوید ای بی نوا چه باشه تو که هر کسی  
 درگاه و کل گفته که رخ ز کل ملوئی ای خوش اتفاقا چه باشه بی سر سوزی و سامان  
 از که و حرص خانی و آنکه سبزی بر آری از که با چه باشه و لهذا ای معنی اقبال  
 او در علی جهمی الربوبية و العبودية ما ادعى احد من الافراد العالم الی  
 آدم بر دو جهت ربوبیت و عبودیت دعوی نکرد هیچ یکی از افراد عالم ربوبیت  
 و الا تصاف بصفاتنا فی اعلى درجاتها الا الانسان لما فيه ای فی  
 و انصاف را بصفات ربوبیت در اعلی درجات ربوبیت که در این از برای بگفته است  
 الانسان من القوة و التمكن من الانصاف بالانصاف بالانصاف  
 این از قوه و تمکن از انصاف بسبب ضعف بودن او باوصاف  
 الربوبية و النب الفعالية الوجوبية فنی شاهد هائی فی نفسه و لم  
 ربوبیت و بر نسبتهای فعلیه و وجوبیه پس هر که در این از برای بگفته است  
 يقع الله عين بصيرته لم يعهد الى انصاف الحق انعكست  
 و گفت دانند تعالی چشم بپوشد او را راه یافت بپوشد آنکه انصاف حق آنکه منعکس است  
 فی صفة استعداده فنی هم انصافه علی سبیل الاصلالة فظلمه بدعوی  
 در آینه استعداده او پس توهم کرد که آنهمه مر خود است بر طرفی اصنافه  
 الربوبية و الالهية كالفرعنة و كذلك ما الحكم احد من افراد  
 ربوبیت و الوهیت مانند فرعون و همچنان محکم بود هیچ یکی از افراد

